

فرهنگ، فرافرهنگ و جامعه*

مجید ملایوسفی

«فرهنگ - فرافرهنگ» از مجموعه کتب *The New Critical Idiom* است، که توسط فرانسیس مولرن می‌شوند، دارای یک واغلب دو ویژگی متمایز به نگرارش درآمده است. این مجموعه شامل کتاب‌های مقدماتی در زمینه مطالعات انتقادی معاصر است.

یونانی *meta* (به معنای «بعد» یا «با») مشخص می‌شوند، دارای یک واغلب دو ویژگی متمایز هستند: اول، به عام‌ترین مسائل درخصوص موضوع مورد مطالعه می‌پردازند، و دوم، بنیادی‌ترین مسائل را مورد مطالعه قرار می‌دهند.

کتاب حاضر در راستای همین مجموعه مباحث، به بررسی فرهنگ به عنوان موضوع مشاجرات برخی از سنت‌های بزرگ روشنفکری اروپا در قرن بیستم - خصوصاً در انگلستان - می‌پردازد. مؤلف در بحث خود، دو اصطلاح فرافرهنگی^۱ و گفتمان فرافرهنگی^۲ را ابداع کرده و بسط می‌دهد. بیشتر اصطلاحاتی که با پیشوند

باتوجه به این مطلب، گفتمان فرافرهنگی مقوله‌ای است که در آن فرهنگ از خود سخن می‌گوید. به عبارت دقیق‌تر، گفتمان فرافرهنگی گفتمانی است که در آن فرهنگ به کلیت^۳ و شرایط و وجود خود می‌پردازد. این کلیت می‌تواند با عناوین صنعت‌گرایی، یا سرمایه‌داری، و یا مدرنیته مفهوم‌پردازی شود.

*. متن حاضر معرفی کتاب زیر است:

Francis Mulhern, *Culture/ Metaculture*, (London and New York: Routledge, 2000).

1. metacultural

2. metacultural discourse

3. generality

این بخش در بحث از سنت روشنفکری نقد فرهنگی، پنج نویسنده را مورد بررسی و مذاقه قرار می‌دهد: توماس مان^۵، جولین بنداء، کارل مانهایم^۷، خوزه ارتگاگاست^۸ و اف. آر. لیویس^۹. توماس مان، در کتاب «تأملات» خود را به عنوان یک میهن پرست آلمانی وصف می‌کند که به تبیین این نکته که چرا کشورش نمی‌بایست تسلیم فرانسه و بریتانیا شود، علاقه مند است. او در جنگ آلمان علیه سایر کشورهای غربی، آخرین پایگاه یک نظم سنت گرایانه را در مقابل نیروهای مخرب مدرنیته می‌دید، یا آنچه را که قبلاً در اصطلاح آلمانی «فرهنگ» در مقابل اصطلاح فرانسوی «تمدن»^{۱۰} مشهود بود. تضاد بین فرهنگ^{۱۱} آلمانی و تمدن^{۱۲} فرانسوی، مشخصه جنبه‌های مختلف دو جامعه مذکور بود. بحث توماس مان در خصوص این تقابل‌ها را می‌توان طبق صفحه بعد نشان داد.

گفتار توماس مان این دوگانگی‌ها را در بیانی انتزاعی نشان می‌دهد. هدف وی از بررسی این تقابل‌ها نشان دادن تضاد غیر قابل تقلیل این دو مجموعه است. از این رو در نظر مان، فرهنگ ذاتاً ملی است، در صورتی که تمدن در مدل فرانسوی‌اش، بسط یک فرهنگ ملی نبوده، بلکه انحلال آن می‌باشد. در تمدن فرانسوی،

اساس کتاب بر اصل مقایسه بنا شده است، یعنی مقابل هم قراردادن دو سنت در بحث از فرهنگ که عبارت‌اند از نقد فرهنگی^۱ و مطالعات فرهنگی^۲. کتاب مشتمل بر سه بخش، شامل نقد فرهنگی، مطالعات فرهنگی، و فرافرهنگ و جامعه است، و بخش سوم در واقع سنتی از دو بخش اول و دوم می‌باشد.

در بخش اول، نویسنده متذکر می‌شود که برگردان واژه آلمانی^۳ در زبان انگلیسی نارساست، زیرا این ترجمه ساده باعث خلط مفهومی شده است. این عبارت انگلیسی در کاربرد وسیع آن به هر بحث منظم و قاعده مند به هر نوع فعالیتی که فرهنگی تلقی شود، اشاره دارد. بر این اساس نقادانی، نقد فیلم، گزارش‌های رسمی از یک امر خاص، و حتی وعظ‌های ایراد شده در خصوص آداب جنسی، همگی مواردی از نقد فرهنگی محسوب می‌شوند. با این حال معنای تاریخی^۴ بسیار محدودتر است. به همین جهت نویسنده ترجیح داده است که این واژه را مستقیم و بدون به کارگیری حروف ایتالیک در متن استفاده کند.

بخش نخست کتاب مربوط به سنت نقد فرهنگی است. نقد فرهنگی، در واقع و در شکل اروپایی و کلاسیک خود، گفتمانی سلبی در خصوص عالم نمادین در حال ظهوری بود که محصول سرمایه‌داری، دموکراسی و روشن‌اندیشی می‌باشد. فرهنگ در معنای نقد فرهنگی، شیوه‌ای تهدید شده از وجود اقتدار اجتماعی معتبری بود که بایستی مجدداً تصدیق و تأیید می‌شد.

- | | |
|--------------------------------------|---------------------|
| 1. kultur kritik | 2. cultural studies |
| 3. kultur kritik به critism cultural | |
| 4. kultur kritik | 5. Thomas Mann |
| 6. Julien Benda | 7. Karl Mannheim |
| 8. Jose Ortega y Gasset | |
| 9. F.R. Leavis | 10. civilization |
| 11. kultu | 12. civilization |

فرانسه	آلمان
تمدن	فرهنگ
ادبیات (=نثر)	هنر (=شعر، موزیک)
یونیورسالیسم	پروتستانتیسم
انسان گرایی	احساس ملی
پیشرفت گرایی	بدبینی
سیاست	اخلاق
جامعه	زندگی
رادیکالیسم	(Irony) تمسخر
روشنفکری	تعظیم و تکریم
طبقه و توده	مردم
مردم سالاری	اشراف سالاری
خرید	باطن

رابطه آنها با سیاست. مانهایم بحران را در وجه تاریخی آن در نظر می‌گرفت و آن را نتیجه عدم انسجام یک جامعه سنتی می‌دانست که دارای خصیصه سلسله مراتبی و تحرک محدود و اشکال پایداری از اقتدار سیاسی و فرهنگی است. او وظیفه راهبردی متمایزی را برای روشنفکران در یک «سیاست علمی» پیشنهاد نمود. از نظر مانهایم، آثار شرایط اجتماعی و منافع و موقعیت‌ها بر روشنفکران متناقض است. از نظر وی شناخت - چه در معنای عام و چه در معنای خاص - «محدود به نفع» است، لذا «ایده‌ها» را ترجمانی از «منافع» در نظر می‌گرفت.

اما روشنفکر از نظر وی هم به سیستم آموزشی ای که در آن تحصیل کرده وابسته است و هم به ایده‌های خارج از این سیستم آموزشی. از این دید، روشنفکران به عنوان یک قشر، خاستگاه طبقاتی و موقعیت‌هایشان به یکدیگر آمیخته است و منجر مشترک اجتماعی همه آنها تحصیلات است، یعنی حوزه‌ای که در آن تمام منافع و ایدئولوژی‌های رقیب‌شان با یکدیگر رو در رو می‌شوند. مانهایم، وظیفه اصلی روشنفکران را حل بحران فرهنگی مدرنیته می‌داند. اصطلاح پیشگویانه «رسالت» و «سرنوشت» که در گفتمانی علمی عجیب به نظر می‌رسد، اشاره به نسخه‌ای خلاق از نظر بندا توسط مانهایم دارد، و در واقع همان نسخه روشنفکرانه بندا است. با این تفاوت که در این حالت روشنفکر نسبت به امور عامه تعهد مثبت دارد. به طور خلاصه، منتقدان وابسته به سنت

دموکراسی آنتی تر فرهنگ است.

از نظرمان، شکست آلمان در جنگ، به معنای «برگشت» به تمدن است. پیروزی تمدن در این معنا، پیروزی صرف جنگاوران نظامی نیست، بلکه پیروزی همدستان داخلی آن هم است؛ «مردان ادبی» آلمانی که تب و تاب «پوچ‌گرایانه» مخرب آنها برای پیشرفت و مردم سالاری زیاد بود. مفهوم طعنه (Irony)، در تعریف مان، «خیانت روشنفکران به نفع زندگی» بود.

جولین بندا نیز موافق با مان، بحران مدرنیته را «بحران اخلاق زندگی روشنفکری» می‌دانست. وی نیز خیانت را اتهامی می‌دانست که به روشنفکران وارد بود. کارل مانهایم هم با بندا در این نکته توافق داشت که مسئله اصلی فرهنگ مدرن عبارت است از اختلال در نقش توافق شده برای روشنفکران و به ویژه اختلال در

نقد فرهنگی علی‌رغم تفاوت‌هایی در مباحث خود دارای نکات مشترکی بدین قرار هستند: برخورد با مدرنیته و نقد آن به عنوان مظهر تباهی، تلاش برای جرأت بخشی به توده مردم، بررسی زوال یا آلوده شدن ارزش‌های سنتی اقلیت، و بحث از گسترش غیر منسجم روشنفکری افراطی و مبتذل. در همه این موارد سنت نقد فرهنگی، مدرنیته را نقد می‌کند و جنبه‌های مختلف آن را به‌ویژه در حوزه فرهنگ مورد بررسی قرار می‌دهد. اما در این حوزه علاوه بر نویسندگان مذکور افراد دیگری نیز مطرح هستند که دیدگاه‌های بعضاً متفاوت را مطرح می‌کنند؛ مانند فروید، ولف، ارول، الیوت، وریموند ویلیامز. به عنوان مثال فروید تفسیری واحد از کل زندگی روانی پیشنهاد می‌کرد. از نظر وی، رفتار اجتماعی آموخته شده، خواه نام تمدن بر آن بگذاریم یا فرهنگ، مجموعه منحصر به فردی را می‌سازد که ضرورت‌های طبیعی زندگی انسانی آن را شکل می‌دهد. اما تی. اس. الیوت با رویکردی متفاوت، فرهنگ را به سه نوع تقسیم می‌کند: فرهنگ افراد، فرهنگ گروه‌ها یا طبقات، و فرهنگ جامعه. در این میان، فرهنگ نوع اول به دومی، و دومی به آخری وابسته است. این سه نوع نه تنها در جوهر، بلکه در شکل نیز با هم متفاوت‌اند، و تفاوت آنها در نسبت با «هدف آگاهانه‌شان» است. افراد نسبت به گروه‌ها بیشتر تلاش می‌کنند تا به اهدافشان برسند، این تلاش و نیز آگاهانه بودن هدف بارسیدن به

سطح جامعه - به‌عنوان یک کل - کمتر می‌شود. در تز دولت الیوت، که فرهنگ به‌عنوان یک «شیوه کل حیات» در نظر گرفته می‌شود، فرهنگ تا حدود زیادی ناآگاهانه می‌شود و از این رو کنترل آن مشکل است. براین اساس فرهنگ چیزی است که به غیر از خدا کسی نمی‌تواند برای آن برنامه‌ریزی کند. این دیدگاه البته از گرایش اعتقادی الیوت به مسیحیت ریشه می‌گیرد. اما در رویکرد مارکسیستی ادعاهای مربوط به معنویت بخشی آفرهنگ، زیر سؤال رفت. نظریه پرداز انگلیسی، کریستوفر کاودول^۱ در نقد شعر مدرن که بخشی از فرهنگ مدرنیته است می‌گوید: «شعر مدرن، شعر کاپیتالیستی است». به نظر او فرهنگ مدرن به‌عنوان یک کل، در شبکه‌ای از «توهم» قرار دارد. در این معنا، «آزادی»، رد روابط اجتماعی است و تجلی کامل واقعیت انسانی «فردی» تنها در بیرون از این مرزهای جمعی می‌تواند یافت شود. از نظر کاودول، روانشناسی فروید، رمان‌های لورنس، هنر سوررئالیست‌ها... همه و همه «توهم بزرگ‌وازی» در بطن «فرهنگ در حال مرگ» سرمایه‌داری است. از این رو فرهنگ در یک معنا «نشانه استضعاف اجتماعی»^۲ است.

مؤلف در بخش دوم به شکل‌گیری مفهومی و سیر تاریخی مطالعات فرهنگی پرداخته است و به‌طور خاص بر سنت انگلیسی آن تأکید می‌ورزد. مطالعات فرهنگی در فرآیندی

1. a whole way of life

2. spiritualizing

3. Christopher Caudwell

4. Mark of Social Oppression

می‌آیند. فرآیند متمدن‌سازی نمی‌تواند و نمی‌باید فرهنگ‌های یکسان و در عین حال مختلف «بشری» را ریشه‌کن کند. از نظر او طبیعت بشری ظرف سعادت مطلق، ثابت و مستقلى نیست، آن گونه که برخی فیلسوفان پنداشته‌اند... حتی تصور سعادت با هر اوضاع و شرایط خاصی تغییر می‌یابد... هر ملتی کانون ثقلی مختص به خود دارد، درست همانطور که هر جسمی مرکز ثقل خاص خودش را داراست. الیوت و نیز ریچارد هوگارت در انگلستان پس از جنگ دوم جهانی، به تعریف واژه‌ها و اصطلاحات جدیدی در حوزه فرهنگ پرداختند که این بحث‌ها در شکل‌گیری گفتمانی جدید در انگلستان تحت عنوان مطالعات فرهنگی مؤثر افتاد. نقش هوگارت در پیدایی «مرکز مطالعات فرهنگی معاصر» در انگلستان بسیار بارز و برجسته است، به گونه‌ای که اگر او نبود مرکزی با این عنوان تأسیس نمی‌گشت.

ریموند ویلیامز هم با نوشتن کتاب‌های مهمی همچون «جامعه و فرهنگ» و «انقلاب طولانی» مقدمات نقد سنت نقد فرهنگی و ورود به شیوه‌ای نو از نظریه‌پردازی در باب فرهنگ را فراهم آورد. او در کتاب «انقلاب طولانی» در توصیف مدرنیته محتوای اساساً متفاوتی را به اصطلاحات قدیمی می‌دهد. در معنای جدید، فرهنگ دیگر یک عمل نیست، بلکه یکی از شیوه‌های خلق واقعیت انسانی است. ویلیامز

پیچیده، بعد از جنگ جهانی دوم ظهور پیدا کرد و تداوم و جایگزینی برای نقد فرهنگی در انگلستان بود. نخست این که این سنت در واقع از مجموعه‌ای از آثار و پژوهش‌ها پدید آمد که در صدد بودند فرهنگ‌های گروه‌های حاشیه‌ای و نادیده انگاشته شده را یافته و شأن و منزلت آنها را بازنمایی کنند. از سوی دیگر مطالعات فرهنگی به سوی یکپارچه‌سازی و برابر سازی رویه و شیوه مطالعه در خصوص فرهنگ حرکت کرد؛ به عبارت دیگر، در حالی که نقد فرهنگی خصوصاً در گونه‌های تاریخی و جامعه‌شناختی تر آن بر تمایزات بنیادی میان فرهنگ و تمدن تأکید می‌ورزید؛ در مطالعات فرهنگی تمامی اشکال و اعمال معنا بخش در مقوله‌ای واحد - یعنی فرهنگ - یکپارچه شدند. در نتیجه در مطالعات فرهنگی، فرهنگ محدود به حوزه هنر، زیبایی‌شناسی و ارزش‌های اخلاقی نمی‌شود، آن گونه که در نقد فرهنگی مرسوم بود. سوم اینکه هدف تعریف شده این گونه مطالعات عبارت بود از حذف اقتدار فرضی نقد فرهنگی و شکل بندی‌هایی که به واسطه آن اقتدار مورد دفاع قرار می‌گرفتند.

از حیث تاریخی می‌توان یکی از عوامل پیدایش مطالعات فرهنگی را آثار و نوشته‌های هرِدِر^۱ دانست، خصوصاً از حیث تأثیری که بر الیوت^۲ داشت. از نظر هرِدِر، فرهنگ، کثرت‌گرا و از حیث تاریخی نسبی است. فرهنگ‌ها صورنمادین حیات گروه‌های انسانی هستند که در شرایط متفاوتی شکل گرفته و به میزان

1. Herder

2. Eliot

فرهنگ را یک واقعیت «ثانویه» یا «مشتق شده» می‌نامد، اما برخلاف مارکسیت‌ها آن را مشتق از بخش مادی در نظر نمی‌گیرد. در این معنا، فرهنگ یک تصویر یا یک تجلی از جامعه است که قبلاً در روابط و فرآیندهای تفکر مجزا از بخش «مادی» شکل گرفته است. از این رو فرهنگ «پرسش در خصوص ارتباط هنر با جامعه نیست بلکه مطالعه همه فعالیت‌ها و روابط میان آنها، بدون هرگونه امتیاز و اولویت‌دهی به هر یک از آنهاست».

یکی دیگر از چهره‌های شاخص مطالعات فرهنگی «استورات‌هال»^۱ است. هال و همکارانش در مرکز «مطالعات فرهنگی بیرمنگام» به واسطه بحث از تحلیل رسانه‌ای، سیاست، قومیت، و مارکسیسم معاصر مورد توجه قرار گرفته‌اند. او با نگاهی به دهه گذشته چنین قضاوت می‌کند. که مطالعات فرهنگی امروزه هدف، موضوع و مسائل متمایز خاص خودش را دارد. پروژه مطالعات فرهنگی از دید وی عبارت است از «طراحی یک نظریه غیر تقلیل‌گرایانه» از فرهنگ‌ها و پیکره‌های اجتماعی.

کتاب «رمز‌گذاری و رمز‌گشایی در گفتمان تلویزیونی» که به مطالعه فرآیند رمز‌گذاری و رمز‌گشایی در ارتباطات تلویزیونی می‌پردازد، بیان می‌کند که تلویزیون از زمان توسعه‌اش در اواسط قرن بیستم، کانون اختلال فرهنگی بوده است. هدف هال در اینجا عبارت است از تثویز کردن ارتباط از نوع تلویزیونی به عنوان یک عمل خاص معنا بخش و یک رابطه اجتماعی ساختمند در حوزه معنا، بدین صورت

که مخاطبان نقشی فعال در این فرآیند گفتمانی ایفا می‌کردند که اگر چه ساختمند و از این رو محدود کننده بود، اما اثرات آن تضمین نشده بود و باعث اختلال در معنا می‌شد. هال می‌خواهد هم «استقلال»^۲ یک عمل فرهنگی وهم «نسبت‌های»^۳ ساختاری آن را بررسی کند. مدل رمز‌گذاری / رمز‌گشایی از دو جنبه به عنوان مدلی سیاسی مطرح گردید، زیرا قدرت را در کانون رسانه‌ها قرار داده، و بر میزان شکل‌گیری بازده و تولید رسانه‌ها در نهادها و گفتمان‌های قدرت تأکید می‌کند.

از آنچه که به طور مختصر گفته شد، برمی‌آید که مطالعات فرهنگی دارای ویژگی مساوات‌طلبانه است. هدف این مطالعات، صرفاً جامعه‌شناختی یا انسان‌شناختی نیست، بلکه ضمناً عبارت است از فسخ مزایای تاریخی^۴ در زمان حاکمیت سنت نقد فرهنگی، و حمایت از معانی فعال و ارزش‌های اکثریت تابع (یا به اصطلاح «توده‌ها») به عنوان عناصر محوری یک نظم جایگزین ممکن. در این منظر، «قدرت» از «معنا» که امری ضرورتاً سیاسی است، تفکیک‌ناپذیر است.

بخش سوم به تحلیلی عام، صوری و تاریخی از منظر فرافرهنگ اختصاص یافته است. مولرن می‌گوید: فرافرهنگ یا گفتمان فرافرهنگی، اصطلاحی است که در آن، انتقاد از سنت‌های بزرگ و روشنفکری در مورد فرهنگ را که در این کتاب آمده، خلاصه کرده است. او در این بخش هم به نقد سنت نقد فرهنگی

1. Stuart Hall

2. autonomy

3. relativ

4. culture

شوند؟ تاریخ چه کسانی بایستی حفظ و یادآوری شود و تاریخ چه کسانی در حاشیه قرار گیرد؟

به طور کلی سئوالی که مطرح است این است که آیا عملی فرهنگی وجود دارد که سیاسی نشده باشد و یا «سیاستی» بوده که فرهنگی نبوده باشد؟ به نظر می‌رسد که جواب منفی است. یعنی هر چیزی در زندگی اجتماعی و فرهنگی اساساً با قدرت سروکار دارد و قدرت با فرهنگ ادغام شده است، تمام اعمال و معنابخش در بردارنده روابط قدرت اند.

مولرن پایه اصلی فرافرنهنگ را «اقتدار اجتماعی» می‌داند. بنابراین وجه غالب احکام فرهنگی از نظر او اقتدار است. براین اساس احکام فرهنگی از جنس اعمال رسمی اجتماعی نیستند که مشتمل بر تحریم و ناشی از مالکیت و سلطه‌داری و در انتها درجه آن اعمال فشار فیزیکی (قدرت) باشند.

مولرن در این بحث به اشتغالات قدیم و جدید سنت‌های نقد فرهنگی و مطالعات فرهنگی از جمله مسائل عمده بازار، طبقات، جنسیت، رفتار جنسی، نژاد، و پسااستعمارگری می‌پردازد هرچند که برای این موضوعات عناوین مستقلی در نظر نمی‌گیرد.

فرجام

همان طور که دیدیم این کتاب از سه بخش اصلی تشکیل شده است. بخش اول به بررسی سنت نقد فرهنگی می‌پردازد و بخش دوم به نقد

می‌پردازد و هم مطالعات فرهنگی را مورد نقادی قرار می‌دهد. برای مثال بیان می‌کند که مطالعات فرهنگی دستخوش بدفهمی از خود شده است، بدین معنی که گرایش غالب آن انکار ارزش‌های اجتماعی خاص^۱ است، در حالی که شکل و قالب آنها را حفظ کرده است. گفتمان فرافرنهنگی، از دید مولرن، خط سیری است که از گذشته شروع شده و به آینده ختم می‌شود، مبحثی است از ارزیابی مباحث مربوط به فرهنگ که خود معطوف به گذشته است؛ یعنی با دیدی تاریخی و گذشته‌نگر ارزیابی صورت می‌گیرد. اما این بررسی تاریخی نگر خود شیوه همکاری برای آینده را مشخص و پیشنهاد می‌کند. محقق و نظریه پرداز فرهنگ، می‌تواند با در نظر داشتن این مسائل در مورد نقطه عزیمت خود تصمیم بگیرد.

مولرن در این فصل به رابطه میان فرهنگ و سیاست که تبیین آن موضوع مشترک نقد فرهنگی و مطالعات فرهنگی است، می‌پردازد. هدف او این است که در هم تیدگی آن دو را از طریق بحث‌های فرافرنهنگی نشان دهد. وی در بحثی در خصوص قلمرو سیاست فرهنگی به نظرات گلن جوردن^۲ و کریس ویدون^۳ اشاره کرده و می‌گوید: جوردن و ویدون در کتاب شان در خصوص سیاست فرهنگی پرسش‌هایی را مطرح می‌کنند که از نظر آنها قلمرو سیاست فرهنگی را مشخص می‌کنند: فرهنگ چه کسی می‌باید رسمی و فرهنگ چه کسی باید تابع باشد؟ چه فرهنگ‌هایی ارزشمند برای ظهور و بروز هستند و چه فرهنگ‌هایی می‌باید پنهان

1. kultur kritik
2. Glenn Jordan
3. Chris Weadon

مطالعات فرهنگی. موضوع وحدت بخش دو بخش اول و دوم نسبت میان فرهنگ با معانی

متضاد و متغیرش و اندیشه سیاسی است. بخش سوم، اولاً نقد دو سنت پیشین در خصوص فرهنگ است و ثانیاً سنتزی از آن دو. در این

بخش مؤلف سعی می‌کند تنش میان فرهنگ و سنت را برطرف سازد که البته این امر آرمان دو سنت پیشین هم بوده است. ضمن اینکه روش مطالعاتی نویسنده تاریخی است.

کتاب حاضر با وجود حجم کم دارای مزایای زیادی است که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

○ بحث فرافرنگ بحثی است بدیع که بنا به ادعای خود نویسنده تاکنون کسی خود را متبحر در آن ندانسته است. طرح این بحث در جامعه علمی راه‌گشای بحث‌های دیگر خواهد بود.

○ رویکرد تاریخی کتاب به فرهنگ نیز از جمله مزایای آن است. اتخاذ رویکرد تاریخی، زاویه دید ما را نسبت به آینده تصحیح می‌کند. در عین حال از طرح مباحث تکراری و غیر بدیع ممانعت می‌کند.

○ خصلت انتقادی این کتاب در رویکردش به فرهنگ حائز اهمیت است، هر چند این رویکرد بیشتر به آثار ادبی نوشته شده در این زمینه معطوف است.

○ در این مباحث یک نوع کالبدشکافی از اصطلاح فرهنگ و رویکردهای مربوط به آن صورت گرفته است.

○ سنت‌های روشنفکری مرتبط با فرهنگ نقد و بررسی شده است که توجه به آنها و طرح آنها

در یک کتاب به صورت مختصر و مفید از نکات مثبت آن است.

○ رابطه قدرت و سیاست با فرهنگ و رویکردهای مرتبط با آنها مورد بحث و بررسی انتقادی قرار گرفته است.

○ در یک معنای کلی، رابطه مدرنیته و فرهنگ و نقش روشنفکران در این زمینه مورد بررسی واقع شده است.

○ سنتزی از مباحث مرتبط با دو سنت نقد فرهنگی و مطالعات ذکر شده است.

اما به رغم نکات مثبتی که ذکر کردیم انتقاداتی نیز بر این کتاب می‌توان وارد دانست:

○ اگر چه نویسنده ادعا می‌کند که علی‌رغم مربوط بودن موارد و مثال‌ها و بحث‌ها به محدوده انگلستان، بحث‌هایش قابل اطلاق به سایر موارد نیز هست، اما این نکته را به طور قطع نمی‌توان پذیرفت و قابلیت تعمیم این موارد به جاهای دیگر قابل بحث است.

○ به دلیل موجز بودن و خلاصه نگاری، مباحث کتاب تا حدود زیادی تخصصی و فهم آن برای عموم دشوار است.

○ غالب بودن رویکرد ادبی، توجه به نظریات دیگر در حوزه فرهنگ را کم‌رنگ کرده است.

○ چون نتیجه‌گیری مباحث حاصل گفتمان‌های طرح شده قبلی در کتاب است، خود نیز مقید به این قالب‌هاست و نمی‌تواند از این قالب فراتر رود.

○ مباحث مرتبط با دو حوزه نقد فرهنگی و مطالعات فرهنگی پرمایه‌تر است و توجه کمتری

به بخش‌هایی یعنی فرافرنگ شده است. حجم مطالب اختصاص یافته این مطلب را تأیید می‌کند.